

## شبهه خان الامین

جمال سروش<sup>۱</sup>، شهرزاد دهقان جبارآبادی<sup>۲</sup>

### چکیده

امامان شیعه و پیروانشان از ابتدا توسط مخالفان و معاندان مورد اتهامات بسیاری واقع می‌شدند؛ یکی از این اتهامات این است که گفته می‌شود شیعیان بعد از سلام هر نمازی سه مرتبه دو دستشان را از روی تأسف به ران‌هایشان می‌زنند و می‌گویند خان الامین؛ یعنی جبرائیل امین خیانت کرد؛ چرا که وحی را که باید به علی بن ابی‌طالب می‌داد به محمد بن عبدالله داد! در این مقاله کوشیده‌ایم که ابعاد مختلف این شبهه را بررسی کرده و پاسخ دهیم؛ ابتدا آنچه را که شیعه و اهل سنت بعد از سلام نماز مستحب می‌دانند را یادآوری کرده و سپس ریشه این اتهام را بررسی می‌کنیم و در نهایت، شبهه را از چهار منظر تاریخی، تجربی، نقلی (فقهی) و عقلی (تحلیلی - کلامی) پاسخ می‌دهیم.

واژگان کلیدی: خان الامین، جبرئیل، شبهه، ادعا، اختلاف، اتهام، شیعیان.



## مقدمه

همواره بین مذاهب یک دین اختلافاتی وجود دارد. دین اسلام و مذاهب آن نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ اما دشمنان اسلام که اصل اسلام برای منافع آنها یک مخاطره است تلاش می‌کنند که اختلافات را دامن بزنند و حتی گاهی به دروغ اختلافاتی را نیز جعل کنند؛ تا بدین وسیله پیروان مذاهب را درگیر کرده و اسلام را از ریشه نابود کنند. با مراجعه به کتب کلامی و تاریخی مشاهده می‌کنیم که اتهامات بسیاری به شیعه زده شده است؛ مانند اینکه شیعه مشرک و کافر است، مجوس است، نماز نمی‌خواند، علی را خدا می‌داند، هنگام نماز به مهری سجده می‌کند که داخل آن بت قرار داده شده است و... این قبیل شبهات توسط علما و بزرگان شیعه پاسخ داده شده است. یکی از این شبهات که هنوز هم متأسفانه در بین اهل سنت رایج است و برخی آن را باور کرده‌اند این است که شیعیان بعد از سلام نماز از روی تأسف سه بار دستشان را به پاهایشان می‌زنند و می‌گویند (خان الامین) یعنی العیاذه بالله جبرائیل امین خیانت کرد؛ زیرا طبق دستور الهی وحی را باید به علی ابن ابی طالب علیه السلام می‌داد؛ اما از فرمان الهی تخلف کرد و به جای وی، وحی را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داد!

شیعیان در پایان نماز دقیقاً چه کار می‌کنند و چه ذکر می‌گویند؟ سایر فرق اهل سنت چطور؟ آیا آنها ذکر و عمل دیگری دارند؟ این شبهه از کجا ریشه گرفته است و اولین بار توسط چه کسی مطرح شده است و انگیزه وی و انگیزه کسانی که به آن دامن می‌زنند چه بوده و هست؟ چگونه می‌توانیم به این شبهه پاسخ بدهیم؟ این بحث آیا بحثی

فقهی است یا بحثی کلامی؟ در این مقاله درصدد هستیم که به طرح و بررسی این قبیل مسائل بپردازیم.

ناگفته نماند که شبهه مذکور به صورت مختصر، مجمل و پراکنده در برخی کتب کلامی ما (که از مهم ترین آنها در همین مقاله استفاده کرده ایم) طرح و نقد شده است؛ اما در حد جستجوی نگارنده هیچ گاه در قالب یک مقاله تحقیقی بررسی نشده است و چون شبهه، شبهه معروفی است و هنوز اذهان بسیاری از مسلمانان، به ویژه آنها که در مناطق سنی نشین هستند را اشغال کرده است بررسی و حل آن را ضروری دانستیم.

## تکبیرات سه گانه نزد شیعه

### دو روایت

مستند این عمل (سه بار دست را تا بالای سر بردن بعد از سلام نماز و سه تکبیر گفتن همراه آن) دو روایت است که مرحوم شیخ حرعاملی در کتاب وسایل به ترتیب از من لایحضره الفقیه و علل الشرایع نقل می کند که این دو روایت را تیمناً و تبرکاً در اینجا عیناً می آوریم و سپس به بررسی و تحلیل آن می پردازیم:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِذَا صَلَّى وَفَرَعَ مِنْ صَلَاتِهِ يَرْفَعُ يَدَيْهِ فَوْقَ رَأْسِهِ. ترجمه: صفوان می گوید دیدم که امام صادق علیه السلام بعد از فارغ شدن از نماز دو دستش را تا بالای سرش بالا می برد (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۴۵۲).

در این روایت تنها به یکی از دو بخش عمل مذکور (که عبارت بود از سه مرتبه دست بالای سر بردن بعد از نماز و سه تکبیر گفتن همراه آن)؛ یعنی تنها به دست بالای سر بردن بعد از سلام نماز آن هم بدون ذکر تعداد آن اشاره شده است. ولی در هر صورت آن قسمت مهم بحث که موضع اختلاف شیعه و سنی است و همان مستمسک بدخواهان برای ایراد تهمت به شیعه شده است همین عمل دست بالای سر بردن بعد از سلام نماز است. اهمیت روایت مذکور از این جهت است که در آن، عمل مذکور (دست بالا بردن بعد از سلام نماز) از رئیس مذهب شیعه (حضرت امام جعفر صادق علیه السلام) که اکثر

۱. باب ۱۴: بَابُ اسْتِحْبَابِ رَفْعِ الْيَدَيْنِ فَوْقَ الرَّأْسِ عِنْدَ الْفَرَاعِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ التَّكْبِيرِ ثَلَاثًا وَ الدُّعَاءِ بِالْمَأْتُورِ (ابن بابویه،

فقه ما توسط آن امام همام و پدر بزرگوارشان به دست ما رسیده) دیده شده و نسبت داده شده است. و همان طور که در کتب فقهی و اصولی ما اثبات شده است عمل معصوم علیه السلام مانند قولش حجت و معتبر است؛ یعنی حداقلش این است که عمل دست بالای سر بردن بعد از سلام نماز حرام و حتی مکروه نیست؛ بلکه مباح و حتی مستحب است. حال به نقل و بررسی روایت دوم در این باره می پردازیم که از روایت اول مبسوط تر و جامع تر است؛ چراکه علاوه بر نفس عمل و مطلوبیت آن به تاریخچه و سرّ آن نیز اشاره می کند.

۲. وَ فِي الْعِلَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ الزِّيَّاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ يُكَبَّرُ الْمُصَلِّي بَعْدَ التَّسْلِيمِ ثَلَاثًا يَرْفَعُ بِهَا يَدَيْهِ فَقَالَ لِأَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله لَمَّا فَتَحَ مَكَّةَ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ الظُّهَرَ عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَلَمَّا سَلَّمَ رَفَعَ يَدَيْهِ وَ كَبَّرَ ثَلَاثًا وَ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعَدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ أَعَزَّ جُنْدَهُ وَ غَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ (و يمیت و يحيی) وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَا تَدْعُوا هَذَا التَّكْبِيرَ وَ هَذَا الْقَوْلَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بَعْدَ التَّسْلِيمِ وَ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ كَانَ قَدْ آذَى مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ شُكْرِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَ جُنْدِهِ (همان، ج ۶، ص ۴۵۲-۴۵۳؛ نیز ر.ک: ابن بابویه (صدوق)، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰، باب ۷۸).

ترجمه: یکی از شاگردان حضرت امام صادق علیه السلام می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم به چه علت نمازگزار پس از سلام نماز، سه مرتبه تکبیر گفته و با هر تکبیر دستها را بلند می کند؟ ایشان پاسخ فرمودند: بدین علت که وقتی پیامبر صلى الله عليه وآله، مکه را فتح کرد، نماز جماعت ظهر را با اصحابش در کنار حجرالاسود اقامه کرد و آنگاه که سلام نماز را داد دستها را بلند کرد و سه مرتبه تکبیر گفت و این دعا را خواند: «لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد يحيي و يميت و هو على كل شيء قدير» پس رو به یارانش فرموده و خطاب کردند: این تکبیر و این دعا را پس از هر نماز واجب بخوانید و ترک نکنید، که هر کس چنین عملی را پس از سلام نماز انجام دهد شکر واجبی را ادا کرده؛ شکر الهی بابت تقویت اسلام و سپاهیان اسلام.<sup>۱</sup>

۱. در باب سرّ این عمل استجابی عرفاً نیز مطالب ارزشمندی گفته اند که ما در اینجا تیمناً کلامی از حضرت

نکات قابل توجهی از روایت دوم قابل استنباط و تحلیل است؛ نکته اول اینکه مفضل بن عمر از حضرت سؤال می‌کند: چرا نمازگزار بعد از سلام نماز سه تکبیر می‌گوید درحالی که<sup>۱</sup> همراه آن سه تکبیر دست‌هایش را بالا می‌برد؟ و حضرت هم محتوای سؤال او را نفی نمی‌کند؛ یعنی حضرت نمی‌فرمایند که چنین نیست و نمازگزار نباید چنین کاری کند. بلکه حضرت در مقام بیان فلسفه و چرایی این عمل برمی‌آیند. پس حداقل دلالت این روایت این است که چنین عملی بعد از سلام نماز حرام و مکروه نیست؛ بلکه مباح یا مستحب و یا حتی واجب است (البته بررسی اباحه یا استحباب و یا وجوب این عمل خارج از هدف این مقاله است و باید در جای دیگر بحث شود و اجمالاً اینکه فقها عظام عمل مذکور را مستحب می‌دانند و نه مباح یا واجب).

نکته دوم، فلسفه عمل مذکور است که اساساً سؤال برای دانستن همان مطرح شده است؛ یعنی مفضل بن عمر در مطلوبیت این عمل بعد از سلام نماز شکی نداشته و می‌دانسته که چنین عملی مستحب است؛ منتها می‌خواهد حکمت و سرّ آن را از مولایش بشنود. حضرت برای بیان فلسفه عمل مذکور فقط به خاطره‌ای از رسول اکرم ﷺ اشاره می‌کند و همین مقدار هم وافی به مقصود هست؛ چراکه کلمه نور واحد و سخن و عمل همه آن ذوات مقدسه برای پیروان و موالیانشان معتبر و حجت است. بدین سان فلسفه

→ اجمالی تکبیرات افتتاحیه است. چنانچه سالک تا رفع حجب سابعه را نکند، وصول به باب الهه برای او رخ ندهد و فتح ابواب دخول در محضر برای او نشود و به واسطه رفع حجب کشف سبحات جمال و جلال بر او شود. همین طور، پس از رجوع از مقام وصول و فنای محض و حصول حالت صحو، تجلیات ذاتیه و تجلیات اسمائیه و تجلیات افعالیّه - به عکس ترتیب سلوک اِلیّ الله - بر قلب او شود، و برای هر یک از تجلیات تکبیری گوید. و چون این تجلیات به کثرت حجاب جمال محبوب نشود، سالک با هر رفع یدی اشاره به عدم احتجاب از مقامی کند، چنانچه در تکبیر اول جلوه ذات را در حضرت اسماء و صفات مشاهده کرده، با رفع ید اشاره کند به آنکه تعینات اسماء و صفات حجاب تجلی ذات نیستند. و در تکبیر دوم، تجلیات اسمائی را در حضرات اعیان مشاهده کند؛ بلکه تجلیات ذاتی را نیز در آنها مشاهده کند، و با رفع ید اشاره به عدم احتجاب نماید. و در تکبیر سوم، تجلیات ذاتی و اسمائی و افعالی را در مرآت اعیان خارجی شهود نماید و با رفع ید نفی حجابیت آنها کند. پس، تکبیرات افتتاحیه برای شهود تجلیات است از ظاهر به باطن و از تجلیات افعالی تا تجلیات ذاتی، و رفع ید در آنها برای رفع حجاب است تا وصول به مقام قرب معنوی و معراج حقیقی. و تکبیرات اختتامیه برای تجلیات از باطن به ظاهر و از تجلیات ذاتیه تا تجلیات افعالیّه است، و رفع ید در آنها برای اشاره به عدم احتجاب و مرفوعیت حجاب است. والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً (ر.ک: خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۷).

۱. یعنی از نظر ادبی جمله **يَرْفَعُ بَهَا يَدَيْهِ** در محل نصب است تا حال باشد برای فعل **يُكَبِّرُ** و نیز حرف جرّ **بَاء** در **بَهَا** به معنای مع است.

عمل مذکور همان طور که در سخن منقول از نبی مکرم اسلام ﷺ آمده ادای شکر الهی در تقویت اسلام و مسلمانان است و این قضیه گرچه مربوط به سرزمین مکه و بعد از فتح آن می شود؛ اما چون اختصاص به آن ندارد، در همه زمین ها و زمان های دیگر هم مطلوب است.<sup>۱</sup> علاوه بر اینکه در متن حدیث مذکور، به مداومت آن پس از هر نماز توصیه شده است.

### سخن فقها

مشهور فقها نیز براساس روایات مذکور، حکم به استحباب این تکبیرات به این نحو کرده اند. مرحوم مجلسی می گوید:

«والمشهور أنه إذا فرغ من التسليم كبر ثلاث تكبيرات، رافعا بها يديه، واضعا لهما في كل مرة على فخذييه أو قريبا منهما، وهذه التكبيرات الثلاث هي مفتتح التعقيب»؛

مشهور این است که نماز گزار وقتی از سلام نماز فارغ می شود سه تکبیر بگوید؛ درحالی که دستانش را بالا می برد و روی ران هایش یا نزدیک رانها می گذارد و این تکبیرات آغاز تعقیب نماز است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۶۱۳).

مرحوم سید کاظم یزدی نیز در عروة الوثقی می گوید: «أحدها: أن يكبر ثلاثاً بعد التسليم، رافعاً يديه على هيئة غيره من التكبيرات»؛ اولین تعقیب از تعقیبات نماز عبارت است از اینکه سه مرتبه بعد از سلام نماز تکبیر گوید، درحالی که دستانش را بالا می برد به همان شکلی که هنگام سایر تکبیرات نماز بالا می برد (یزدی، ۱۳۹۲ق، ج ۲، ص ۶۱۶؛ نیز ر.ک: حرعاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۹۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۶۳۴؛ نجفی، ۱۳۷۸، ص ۳۹۸).

پس مستحب است نماز گزار پس از اتمام نماز، سه مرتبه دستها را تا مقابل گوشها بلند سازد و در همین حال، سه مرتبه الله اکبر هم بگوید اما نگاه کردن به اطراف به همراه تکبیرات جزء اعمال مستحب شیعه نیست؛ بلکه هم شیعه و هم سنی هنگام سلام (و نه

۱. آیات و روایات بسیاری بر این مطلب دلالت دارد از جمله آیه: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه، ۹)، ۳۳؛ صف (۶۱)، ۹؛ او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد، با دینی درست و بر حق، تا او را بر همه دینها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید. آیه ۲۸ فتح هم همین است با این تفاوت که جمله پایانی آن به جای «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، «وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» (یعنی: و خدا شهادت را کافی است) است.

هنگام تکبیر) نگاهى مختصر به طرفین را مستحب می‌دانند (همان، ج ۲، ص ۵۹۹).<sup>۱</sup> آرى بعضى از نمازگزاران پس از سلام نماز، سه مرتبه سرشان را به چپ و راست متمایل می‌کنند؛ اما چنین کیفیتى در روایات و منابع فقه توصیه نشده؛ البته حرام هم نیست!<sup>۲</sup>

### حکم مسئله نزد اهل سنت

ابوحنیفه: بالا بردن دست تنها در تکبیرة الاحرام مستحب است و در سایر موارد نماز ممنوع است.<sup>۳</sup> شافعى و مالک<sup>۴</sup>: بالا بردن دست هنگام تکبیرة الاحرام و رفتن به رکوع و بلند شدن از آن (مستحب است).<sup>۵</sup> حنبلى: از نظر حنابله بالا بردن دست تا شانه هنگام تکبیرة الاحرام و قبل و بعد از رکوع برای زن و مرد مستحب است.<sup>۶</sup> بن‌باز نیز که مفتى حنبلى معاصر است در پاسخ استفتاء مواضع استحباب بالا بردن دست در نماز به چهار مورد (هنگام تکبیرة الاحرام، قبل و بعد از رکوع و هنگام بلندشدن از تشهد در نمازهای ظهر، عصر، مغرب و عشا) اشاره می‌کند، (بن‌باز، ۱۴۲۳ق، ص ۲۱۷) و در غیر موارد مذکور بالا بردن دست را مشروع نمی‌داند و تصریح می‌کند که بالا بردن دست‌ها بعد از

۱. يستحب للمنفرد والإمام الإيماء بالتسليم الأخير إلى يمينه بمؤخر عينه أو بأفنه أو غيرهما على وجه لا ينافي الاستقبال، وأما المأموم فإن لم يكن على يساره أحد فكذلك، وإن كان على يساره بعض المأمومين فيأتي بتسليمه أخرى مومياً إلى يساره، ويحتمل استحباب تسليم آخر للمأموم بقصد الإمام فيكون ثلاث مرات.

۲. مستند استحبابی که نقل شد می‌تواند این سه روایتی باشد که در کافی آمده است: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا كُنْتَ فِي صَفٍّ فَسَلِّمْ تَسْلِيمَةً عَنْ يَمِينِكَ وَتَسْلِيمَةً عَنْ يَسَارِكَ لِأَنَّ عَنْ يَسَارِكَ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ وَإِذَا كُنْتَ إِمَاماً فَسَلِّمْ تَسْلِيمَةً وَأَنْتَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا انْصَرَفْتَ مِنَ الصَّلَاةِ فَانْصَرَفْ عَنْ يَمِينِكَ. وَ... قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَقُومُ فِي الصَّفِّ حَلْفَ الْإِمَامِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ يَسَارُهُ أَحَدٌ كَيْفَ يُسَلِّمُ قَالَ يُسَلِّمُ وَاحِدَةً عَنْ يَمِينِهِ (كليني، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۳۸، احاديث ۷-۹).

۳. و قال ابوحنيفه و اصحابه برفع اليدين للاحرام اولا -سنة لا فريضة- و منعوا منه في باقي الصلاة (ابن حزم ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳). ذهب أهل الكوفة: ابوحنيفة و سفيان الثوري و سائر فقهاءهم إلى أنه لا يرفع المصلى يديه الا عند تكبيرة الاحرام فقط. (ابن رشد، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۶۸).

۴. البته به روایتی از مالک نقل شده که می‌گوید: هیچ جای نماز دست‌ها بالا برده نمی‌شود مگر در تکبیرة الاحرام و در آنجا هم کمی بالا برده می‌شود. (ابن حزم، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳): لم ترفع اليدين في شيء من الصلاة الا في اولها عند تكبيرة الاحرام على ظلع أيضاً. و رواه أيضاً ان كان فرجع يسير و هذه رواية ابن الفاسم عن مالک.

۵. و رأت طائفة رفع اليدين عند الاحرام، و عند الركوع، و عند الرفع من الركوع. و هو قول الشافعى و احمد و ابى سليمان و اصحابهم. و هو رواية اشهب، و ابن وهب و ابى المصعب و غيرهم عن مالک انه كان يفعلها و يفتى به. المحلي، (همانجا).

۶. الحنابلة قالوا ليس للرجل و المرأة رفع اليدين الى حذو المنكبين عند تكبيرة الاحرام و الركوع و الرفع منه. (جزیری، ۱۴۱۹ق، ص ۲۵۰).



سلام نماز نیز مشروع نمی‌باشد (همان، ص ۹۰).

بدین ترتیب، استحباب تکبیرات سه‌گانه به همراه بالابردن دست بعد از سلام نماز که در بین شیعه متداول است، با نظریه اهل سنت مخالف است و آنها چنین مستحبی را یا نقل نکرده‌اند (مالکی و شافعی) و یا حتی آن را بدعت و حرام<sup>۱</sup> می‌دانند (حنفی و حنبلی).

### تاریخچه و ریشه اتهام

در ردیابی این اتهام با چهار گروه یا فرد مواجه می‌شویم: الف. یهود در جریان نزول قرآن؛ ب. فرقه غُرَایبه در جریان نزول قرآن؛ ج. ابن حماد؛ د. ابن تیمیه. حال هر یک از موارد فوق را بیشتر توضیح می‌دهیم:

#### الف. یهود

یهود معتقد بودند که رشته نبوت باید در خاندان یعقوب پیوسته بماند و از این خاندان بیرون نرود؛ ولی آنگاه که پیامبر گرامی ﷺ با دلایل قطعی ظاهر گشت، به این فکر افتادند که جبرئیل را به خیانت متهم کنند و این شعار را سر دادند: «خان الامین! خان الامین! خان الامین!» یعنی او در وحی الهی خیانت ورزید و به جای آنکه نبوت را در فرزندان اسحاق ابقا کند، به فرزندان اسماعیل منتقل کرده و از همین جهت، یهود از دشمنان سرسخت جبرئیل امین هست. فخر رازی<sup>۲</sup> در تفسیر خود می‌نویسد: جامعه یهود، جبرئیل را فرشته عذاب می‌نامند، و درباره او می‌گفتند: خدا به او دستور داده بود که نبوت را در سلسله فرزندان اسرائیل قرار دهد؛ ولی آن را به فرزندان اسماعیل داد. اتهام جبرئیل به خیانت، مربوط به این گروه است که او را به خیانت در عوض کردن محل نبوت متهم کرده و به عللی او را دشمن می‌داشتند (فخر رازی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۹۵؛ نیز نک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۲۵) و به دوستی میکائیل تظاهر می‌کردند.

۱. با توجه به اینکه روایاتی که از امامان ما علیهم‌السلام در این باب رسیده نزد آنها نیست وجه منع روشن می‌شود و آن عبارت است از نسبت دروغ‌دادن به شارع که نزد فقها ما هم بدعت و حرام است؛ یعنی همین که دلیلی بر استحباب چیزی نباشد و ما خودمان بدون استناد به شرع آن را مستحب بدانیم کافی است که آن عمل بدعت و حرام تلقی شود.

۲. ممکن است خواننده محترم انتظار داشته باشد که مطلب مذکور از متن اصلی که در اینجا می‌توانست کتابی مانند تورات باشد نقل شود که البته انتظار به جایی است، اما متأسفانه نگارنده علی‌رغم جستجو در تورات آن را نیافت؛ این احتمال هست که جناب فخر از غیر تورات و یا نسخه‌ای از تورات غیر از نسخه‌ای که در اختیار ماست مطلب فوق را نقل کرده باشد که البته بررسی آن می‌تواند موضوع تحقیق دیگری باشد.

## نقد

قرآن در مقام انتقاد از عقیده آنان چنین می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرٰى لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره (۲)، (۹۷)؛ بگو هر کس با جبرئیل دشمن باشد [دشمن خداست]، و او مأموری بیش نیست که به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده، کتاب‌های پیشین را تصدیق می‌کند، و مؤمنان را هدایت نموده و مایه بشارت است». (سبحانی، ۱۳۸۷، ص ۲۶۲-۳۶۳؛ نیز ر.ک: همو، ۱۳۸۷ الف، ج ۲، ص ۲۶؛ رضوانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۳۶-۴۴۱).

## ب. غرابیه

غُرابیه گروهی هستند که گمان دارند خداوند جبرئیل را به سوی علی فرستاد، ولی جبرئیل در راه به خطا رفت و به سوی محمد رفت و وحی را به او داد. زیرا محمد شبیه علی بود. و گفته‌اند که محمد و علی از دو کلاغ به هم شبیه‌تر بودند و همچنین پنداشته‌اند که علی رسول خداست، و فرزندان علی پیامبرانند. این گروه به پیروان خود می‌گویند: آن موجود پر دار را لعنت کنید. و مقصودشان از پر دار، جبرئیل است.<sup>۱</sup>

## نقد

دو نقد به سخن فوق قابل طرح است؛ یکی در فرض وجود چنین فرقه‌ای و دوم تشکیک در وجود آن:

الف. اگر چنین فرقه‌ای وجود خارجی داشته یا اکنون دارد می‌توانیم بگوییم کفر این گروه زیاده‌تر از کفر یهود است. یهودیان به رسول خدا گفتند: چه کسی برایت از خدای

۱. نصّ عربی این کلام را از الفرق بین الفرق ص ۲۵۰-۲۵۱، می‌آوریم: الغرابیة قوم زعموا أنّ الله عزّ وجلّ أرسل جبریل إلى علی، فغلط في طريقه فذهب إلى محمد؛ لأنّه كان يشبهه. و قالوا: كان أشبه به من الغراب بالغراب، و الذّباب بالذّباب. و زعموا أنّ علیاً كان الرّسول و أولاده بعده هم الرّسل. و هذه الفرقة تقول لأتباعها: العنوا صاحب الرّیش! یعنیون جبریل. و کفر هذه الفرقة أكثر من کفر اليهود الّذین قالوا لرسول الله: من يأتيك بالوحي من الله تعالی؟ فقال: جبریل. فقالوا: إنا لا نحبّ جبریل؛ لأنّه ينزل بالعذاب. و قالوا: لو أتاك بالوحي ميکائیل الّذی لا ينزل إلّا بالرحمة، لأمّنا بك. فالیهود- مع کفرهم بالنّبی و مع عداوتهم لجبریل- لا یلعنون جبریل، و إنّما یزعمون أنّه من ملائکة العذاب دون الرّحمة. و الغرابیة من الرافضة یلعنون جبریل و محمداً و قد قال الله تعالی: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَ مَلَائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیْلَ وَ مِیْکَالَ فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِیْنَ. و في هذا تحقیق اسم الکافر لمبغض بعض الملائکة، و لا یجوز إدخال من سمّاهم الله کافرین في جملة فرق المسلمین. همچنین درباره این فرقه خیالی، رجوع کنید به: عسگری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۷۷.

تعالی وحی می آورد؟ پیامبر فرمود: جبرئیل. گفتند: ما جبرئیل را دوست نداریم؛ چه آنکه او عذاب می آورد. و گفتند: اگر میکائیل که جز رحمت را نازل نمی کند، وحی برای تو می آورد، هرآینه به تو ایمان می آورديم. پس یهود با اینکه به پیامبر کفر ورزیدند و با جبرئیل دشمن بودند، جبرئیل را لعنت نمی کردند و فقط گمانشان این بود که جبرئیل ملک عذاب است نه رحمت. ولی گروه غرابیه (در فرض وجود)، جبرئیل و محمد را لعنت می کنند. و خداوند متعال فرموده است: «هر کس دشمن خدا و فرشتگان و رسولان خدا و جبرئیل و میکائیل باشد، هرآینه خداوند دشمن کافران است» (بقره (۲)، ۹۸). در این آیه کافر به کسی که بغض و دشمنی بعضی از فرشتگان را داشته باشد، گفته شده است. و کسانی را که خداوند کافرشان خوانده، نمی شود از زمره مسلمانان دانست (عسگری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۷۷).

ب. اشکال دیگر اشکالی مبنایی و ریشه ای یعنی تشکیک در اصل وجود چنین فرقه ای است؛ سید محسن امین (امین، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۴۳) و علامه سید مرتضی عسکری در کتب خود (همانجا) ادعا کرده اند این فرقه جزء اتهامات دروغی است که به شیعیان بسته اند و این فرقه اساساً و هرگز وجود خارجی نداشته است.

### ج. ابن حماد

بیتی جنجالی در مدح علی علیه السلام به ابن حماد نسبت داده شده که درباره آن نظرهای گوناگون ابراز شده است. آن بیت چنین است:

ضلّ الامین و صدّها عن حیدر      تالّه ما کان الامین امینا

یعنی «امین» گمراه شد و «آن» را از حیدر باز داشت. سوگند به خدا امین امانت نداشت. اختلاف در معنای «امین» و مرجع ضمیر «ها» است. بعضی از مخالفان شیعه گفته اند: مقصود از امین، جبرئیل است و ضمیر به رسالت و وحی باز می گردد و این عقیده از غلاة شیعه است که جبرئیل را به جهت اشتباهش در تقدیم رسالت به محمد صلی الله علیه و آله به جای علی بن ابی طالب علیه السلام سرزنش کرده اند که در فرقه غرابیه این احتمال را نقد و بررسی کردیم، علاوه بر این، با توجه به اینکه از طرفی امامیه غالیان را کافر می دانند و از طرف دیگر ابن حماد به امین بودن جبرئیل و خاتمیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله معتقد است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ق، ص ۳، ۶۶، ۲۶۱ و ۲۹۵). این احتمال در شعر مذکور منتفی است.

## نقد

علاوه بر نقدی که اشاره شد، احتمال دیگری هم هست و آن اینکه: مقصود از امین، امین اسلام در نزد مردم و آنچه در روز شورا انجام داده است، بوده که در این صورت مرجع ضمیر خلافت است. در این میان نظر علامه شوشتری با توجه به اعتقادات ابن حماد درست تر به نظر می آید. وی گفته است که منظور، تعریض به ابوعبیده جراح است که امین امت لقب یافته (بخاری، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۲۱۶) و در مسئله خلافت ابوبکر بسیار کوشیده بود (موسوی بجنوردی، ۱۳۶۷، ج ۱، منبع الکترونیکی؛ نیز نک ارموی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۱۰۸۵).

## د. ابن تیمیه

ابن تیمیه در کتاب‌های خود علی‌الخصوص منهاج السنّة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة شدیداً بر شیعه حمله کرده و آنان را به صفات ناشایستی متهّم ساخته است، و نیز اتهاماتی بر آنان وارد ساخته و در آنها استناد به روایاتی جعلی کرده است. از آن جمله با استناد به روایت شعبی، شیعه را با یهود مقایسه کرده است. او می‌گوید:

ابوحفص بن شاهین در کتاب اللطف فی السنّة، از محمد بن ابی القاسم بن هارون از احمد بن ولید واسطی، از جعفر بن نصیر طوسی واسطی، از عبدالرحمن بن مالک بن مغول، از پدرش از شعبی نقل کرده که او می‌گوید: من شما را از این هواهای گمراه‌کننده بر حذر می‌دارم که شر آنها رافضه است، آنان با رغبت و میل داخل اسلام نشدند، بلکه به جهت نابودی و تعرض بر آن، اسلام را پذیرفتند... یهود در صدد وارد کردن نقص و عیب بر جبرئیل برآمده و او را از بین ملائکه دشمن خود می‌دانند، همانگونه که رافضه می‌گویند: جبرئیل به اشتباه وحی را بر محمد نازل کرده است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۸۶).

## نقد

اولاً، این حدیث با تعدّد سندهای آن از شعبی، به جهت وقوع عبدالرحمن بن مالک بن مغول ضعیف است، همان‌گونه که ابن تیمیه در آخر کلامش به آن اشاره کرده است. و نیز عده‌ی دیگری از علمای اهل سنت و رجالین آنها او را تضعیف کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. از آن جمله: ۱. ابوعلی صالح بن محمد می‌گوید: عبدالرحمن بن مالک بن مغول از دروغ‌گوترین مردم است

۲. یحیی بن معین می‌گوید: من او را دیده‌ام، او شخص ثقه نیست. ←

ثانیاً، ابن تیمیه در آخر حدیث گرچه متوجه ضعف حدیث به جهت وجود عبدالرحمن بن مالک بن مغول شده ولی در صدد برآمده که ضعف آن را این گونه جبران کند. او می گوید: «این خبر از عبدالرحمن بن مالک بن مغول از راه های متعددی نقل شده که برخی از آنها برخی دیگر را تصدیق می کند» (همانجا). ولی این حرف فاسد است و نمی تواند مشکل ضعف عبدالرحمن بن مالک بن مغول را حل کند؛ زیرا کثرت طرق در نهایت اثبات می کند که این کلام از عبدالرحمن صادر شده است، ولی صحّت روایت او از پدرش و او از شعبی احتیاج به اثبات دارد که با آن توجیه قابل اثبات نیست. ثالثاً، بر فرض اینکه خبر صحیح باشد ولی از آن جهت که از پیامبر ﷺ نقل نشده و هیچ یک از صحابه نیز آن را روایت نکرده اند از درجه اعتبار ساقط است. راوی و ناقل این اتهام، فقط شعبی است که کلامش هرگز برای شناخت حقّ حجت نبوده و دلیلی بر آن نیست، خصوصاً آنکه در آن خبر پر از اتهامات و جزافه گویی هایی است که قطعاً شیعه امامیه از آن مبرا است.

رابعاً، در آن خبر، شعبی از رؤساء شیعه معرفی شده و راوی حدیث از شعبی به او می گوید: «چيست ردّ تو بر رافضه درحالی که تو رئیس آنان می باشی؟» درحالی که قطعاً می دانیم که شعبی از شیعه نبوده تا چه رسد به اینکه از رؤسای آنها باشد. و این مطلبی است که هر کسی که او را شناخته یا بر ترجمه و احوال او اطلاع یافته، می داند. احدی از کسانی که احوال او را نقل کرده اند او را به عنوان شیعی معرفی نکرده اند، بلکه او را پیام رسان عبدالملک بن مروان به پادشاه روم و کسی که از طرف بنی امیه قاضی بوده است معرفی کرده اند (خطیب بغدادی، ۶۴۳ق، ج ۱۲، ص ۲۳۱).

### جمع بندی ریشه اتهام و پاسخ اجمالی آن

بدین ترتیب، یهود و غرابیه (به فرض وجود) و ابن حماد هر سه مدعی خیانت امین

→ (همان، ج ۱۰، ص ۲۳۷؛ عقیلی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۴۵) و نیز در رابطه با او می گوید: او کذاب است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۳۷). ۳. احمد بن حنبل می گوید: ما احادیث او را پاره نمودیم (همان، ج ۱۰، ص ۲۳۷). ۴. محمد بن عمار موصلی می گوید: عبدالرحمن بن مالک بن مغول شخصی بسیار دروغگو و تهمت زننده است، و هیچ کس در این مطلب شک ندارد (همانجا). ۵. ابوداود سلیمان بن اشعث می گوید: او کسی است که احادیث جعل می کند. و نیز ابوزکریا، ابوزرعه، جوزجانی، دارقطنی، بخاری، ابن حبان، سعدی، نسائی و جماعتی دیگر از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده اند (بخاری، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۳۴۹؛ ابن عدی، ۱۹۹۷م، ج ۵، ص ۴۷۰ و ...).

هستند؛ اما مقصود ابن حماد از امین جبرائیل نیست؛ بلکه مقصودش ابو عبیده جراح است و غرابیه هم اساساً یک فرقه ساختگی و جعلی است و وجود خارجی نداشته و ندارد و باقی می ماند یهود که واقعاً بغض و کینه جبرائیل را داشته و او را متهم به خیانت می کردند. اما سخن ابن تیمیه در این رابطه دو بخش دارد؛ یکی اینکه یهود دشمن جبرائیل بودند که سخن درستی است و دوم اینکه شیعه نیز مانند یهود مدعی خطای جبرائیل است؛ چراکه وحی را به جای علی علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله داده است! می توان گفت که این بخش از سخنان ابن تیمیه از طرفی مستلزم واقعی و نه جعلی دانستن فرقه غرابیه است و از طرف دیگر منحصر دانستن شیعه در این فرقه است که هر دو مخدوش است؛ چراکه توضیح دادیم که اولاً همان طور که محقق ارجمند جناب علامه عسگری معتقد است فرقه ای به نام غرابیه وجود خارجی نداشته و ثانیاً (به فرض که چنین فرقه ای وجود داشته باشد)، این فرقه فقط یک فرقه از فرق چندگانه شیعی است و به جز چهار فرقه (اثنی عشری، زیدیه، کیسانیه و اسماعیلی) همه آنها هم اکنون منسوخ شده اند و هیچ پیروی ندارند؛ بنابراین:

اولاً، فقط یهود است که مدعی خیانت جبرائیل است که خدا هم در قرآن جواب آن را داده است؛

ثانیاً، غرابیه (که خائن بودن جبرائیل به وی نسبت داده شده) هیچ گاه وجود خارجی نداشته؛

ثالثاً، به فرض که غرابیه را یک فرقه واقعی بدانیم فقط یک فرقه از چند فرقه شیعه بوده؛

رابعاً، هیچ جا نقل نشده است که این فرقه بعد از سلام نماز جمله خان الامین را گفته باشد.

بدین ترتیب، تا حدی شبهه خان الامین گفتن شیعه بعد از سلام نماز و جوابش به لحاظ تاریخی روشن شد؛ اما در ادامه از زوایایی دیگر به دفع آن می پردازیم.

### پاسخ تفصیلی

در حل تفصیلی شبهه مذکور چند راه به نظر می رسد که شاید بتوان گفت که عمده آنها در چهار طبقه کلی قابل دسته بندی است: الف. پاسخ تاریخی ب. پاسخ تجربی ج. پاسخ

نقلی (فقهی) و د. پاسخ عقلی (تحلیلی - کلامی).

### الف. پاسخ تاریخی

پاسخ تاریخی همان بود که در ضمن بیان تاریخچه و ریشه اتهام بررسی کردیم. اما درباره سه پاسخ دیگر باید بگوییم که پاسخ دوم و سوم (تجربی و نقلی)، بررسی مسئله از زاویه فقهی است و پاسخ چهارم (عقلی) بررسی آن از زاویه کلامی و اعتقادی است.

### ب. پاسخ تجربی

ساده ترین و سطحی ترین پاسخ شبهه مذکور این است که بگوییم خیلی راحت شما می توانید به یک یا چند شیعه در حال نماز در هر جایی که خواستید بدون هماهنگی قبلی مراجعه کنید و ببینید که آیا آنها بعد از سلام نماز این سخن را می گویند یا نه؟<sup>۱</sup>

۱. به خاطره زیر که مؤلف محترم شبهای پیشاور آن را در کتاب خود آورده توجه کنید: در یکی از سالها که از کاظمین به وسیله راه آهن با جمعی از زوار شیعه عازم سامراء بودیم در اتاق ما جمعی از اهل موصل بودند به اتفاق دو نفر از قضات و علماء اهل سنت. پیوسته بر ما خورده می گرفتند و مسخره می نمودند و تهمت ها می زدند غافل از اینکه حقیر با لسان عربی آشنایی دارم ما همه را به سکوت گذرانیدیم. تا آنکه یکی از آن قضات گفت این رافضی ها عادات و اخلاق فاسد بسیار دارند تماماً اهل بدعت و مشرک هستند؛ مثلاً یکی از بدعت های عجیب آنها این است که سلام نماز را که می دهند دست ها را بلند می نمایند و سه مرتبه می گویند خان الامین یعنی امین خیانت کرد. آنها پرسیدند امین که بوده و خیانت او چه بوده شیخ گفت که شیعه ها می گویند پیغمبر ﷺ و علی و جعفر علیه السلام در کوه حرا خوابیده بودند جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا وحی نبوت را به علی بدهد خیانت کرد و عوضی به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله داده؟! این است که همه شیعیان با جبرئیل دشمن اند و بعد از هر نماز سه مرتبه می گویند: جبرئیل خیانت کرد؛ یعنی وحی را عوض علی به خاتم الانبیاء داد. حقیر بی طاق شدیم گفتیم. جناب شیخ دروغ و تهمت از گناهان کبیره است یا صغیره؟ گفت کبیره است. گفتیم پس جناب عالی با این محاسن سفید چرا دو گناه بزرگ کردید و این نسبت غلط را به شیعیان دادی؟ با کمال پروائی گفت مطلب همین است. از آن آقایان موصلی سؤال کردم فارسی می دانید؟ دو سه نفر از آنها گفتند بلی. من ده دوازده نفر از پیر و جوان زائرین را که از موضوع خبر نداشتند یکی یکی صدا کردم و پرسیدم شما بعد از سلام نماز که دست ها را بر می دارید تا مقابل گوش چه می گویند؟ گفتند: برای قبولی نماز سه مرتبه می گوئیم: الله اکبر. گفتیم: جناب شیخ خجالت کشیدید یا نه؟ گفت شما یادشان دادید! گفتیم از خدا بترسید من که پهلوی شما نشسته ام و از جا برنخاستم و حرفی نزدم. رو کردم به آن آقایان موصلی گفتیم خواهش می کنم برخیزید بروید به اطاق های دیگر و از زائرین شیعه که در اتاق های راه آهن هستند سؤال کنید. چند نفر جوان فهمیده که زبان هم می دانستند رفتند و بعد برگشتند برافروخته حمله کردند به جناب شیخ که شما چه منظور از این دروغ داشتید ما از همه زوارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم عموماً گفتند: الله اکبر می گوئیم حتی ما سؤال از کلمه خان الامین کردیم گفتند ما هم چه کلمه ای را نمی شناسیم. شیخ گفت من هم در کتابها خوانده ام که شیعه ها این طور می گویند. جوان ها چون تحصیل کرده بودند بنا کردند شیخ را تبسیخ نمودن که انسان عالم تا چیزی را تحقیق ننماید نباید بگوید» (صانعی و صانعی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۳-۳۳۵).

## ج. پاسخ نقلی (فقهی)

پاسخ دیگر که کمی از پاسخ قبل علمی تر و عمیق تر است این است که به کتب فقه‌های شیعه از صدر تاکنون مراجعه کنیم آنگاه صحت و سقم این ادعا (خان الامین گفتن شیعه در پایان نماز) معلوم می‌شود. در ابتدای همین نوشتار به اختصار با نقل کلامی از علامه مجلسی و مرحوم سید صاحب عروه تبیین کردیم که در فقه شیعه هنگام پایان نماز فقط به استحباب تکبیرات سه‌گانه به همراه بالا و پایین بردن دست‌ها اشاره شده است؛ حال برای اینکه کسانی از مخالفان و معاندان این فرقه حقه ادعا نکنند که این امر (ادعا و تهمت مورد بحث) ابتدا در فقه شیعه بوده و بعدها به تدریج حذف شده، کلمات مهم‌ترین فقه‌های شیعه را از قرن چهارم تا هشتم در حد گنجایش این مقاله نقل می‌کنیم.

الف: شیخ مفید<sup>۱</sup> (۳۳۶-۴۱۳) از فقها و متکلمان برجسته شیعه در قرن چهارم و پنجم در کتاب شریف مقنعه می‌گوید: «فاذا سلم بما وصفناه فليرفع يديه حيال وجهه مستقبلا بظاهرهما وجهه و بباطنهما القبلة بالتكبير و يقول: الله اكبر ثم يخفض يديه الى نحو فخذيه و يرفعهما ثانية بالتكبير ثم يخفضهما و يرفعهما ثالثة بالتكبير ثم يخفضهما» (مفید، ۱۳۴۱ق، ص ۱۱۴)؛ زمانی که [نماز گزار] سلام دهد به آن گونه‌ای که توصیف کردیم باید دستش را تا مقابل صورت به گونه‌ای که روی دست به طرف صورت و کف دست به طرف قبله باشد بالا می‌آورد و می‌گوید الله اکبر سپس دستش را تا روی ران‌هایش پایین می‌آورد و برای بار دوم بالا می‌آورد و تکبیر می‌گوید سپس پایین می‌آورد و دوباره بال می‌آورد و تکبیر می‌گوید سپس دست‌هایش را پایین می‌آورد.

۱. مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن نَعْمَان مَلَقَب به شیخ مُفید و معروف به ابن المَعْلَم، در ذی‌قَعْدَه سال ۳۳۶ق. در نزدیکی بغداد متولد شد. او استاد شیخ طوسی و سید مرتضی علم‌الهدی بود. او فقیه و متکلم شیعی بود که بیشتر در علم کلام تبحر داشت و مکتب کلامی شیعه در عصر او به اوج کمال رسید. او در مناظرات دینی مهارت خاصی داشت و مناظراتش با قاضی عبدالجبار رئیس فرقه معتزله بغداد و قاضی ابوبکر باقلانی رئیس اشاعره معروف بود. او مورد تحسین و احترام بزرگان اهل تسنن از قبیل، ابن حجر عسقلانی، ابن عماد حنبلی، شافعی و دیگران بود. شیخ طوسی درباره او در الفهرست می‌نویسد محمد بن محمد بن نعمان، معروف به ابن المعلم (ابوالعلی معری این لقب را به وی داده)، از متکلمان امامیه است. در عصر خویش ریاست و مرجعیت شیعه به او منتهی گردید. در فقه و کلام بر هر کس دیگر مقدم بود. حافظه خوب و ذهن دقیق داشت و در پاسخ به سؤالات حاضر جواب بود. او بیش از ۲۰۰ جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد. گفته‌اند لقب «مفید» را علی بن عیسی معتزلی در عهد جوانی، در نتیجه مباحثه با وی به او داد. شیخ مفید در شب جمعه ۳ رمضان ۴۱۳ در بغداد، در سن ۷۵ سالگی درگذشت. هشتاد هزار تن از شیعیان او را تشییع کردند و سید مرتضی علم‌الهدی بر او نماز گزارد و در پائین پای جواد استادش این قولویه مدفون گردید.



ب: ابن ادریس حلی<sup>۱</sup> (فقیه و محدث بزرگ شیعه در قرن ششم) در کتاب سرائر می نویسد: «و يستحب بعد التسليم و الخروج من الصلاة أن یکبر و هو جالس ثلاث تکبیرات یرفع بكل واحدة یدیه الی شحمتی اذنیه ثم یرسلهما الی فخذیه» (ابن ادریس، ۱۰۴۱ق، ج ۱، ۲۳۲، باب فی المستحبات بعد التسليم)؛ و مستحب است بعد از سلام دادن و خارج شدن از نماز، درحالی که نشسته است سه بار تکبیر بگوید در هر بار دو دستش را تا لاله گوش هایش بالا ببرد سپس تا ران هایش پایین بیاورد.

ج: شهید اول<sup>۲</sup> (۷۳۴-۷۸۶ق از فقهای قرن هشتم) نیز درباره مستحبات تعقیب نماز در کتاب دروس می نویسد: «و يستحب التعقیب مؤکدا و لیبدأ بالتکبیر ثلاثا رافعا بكل واحدة یدیه الی اذنیه ثم التهلیل و الدعاء بالمأثور و تسبیح الزهراء علیها السلام من أفضله» (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۸۴)؛ و تعقیبات بعد از نماز مستحب مؤکد است و بهتر است با سه بار تکبیر (الله اکبر) شروع کند که در هر بار دو دستش را تا گوشش بالا بیاورد سپس لا اله الا الله بگوید و دعاهای وارده را بخواند که تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام از افضل آن است. همین مضمون را شیخ طوسی در النهایة (۱۳۴۴، ص ۸۴) ابن برآج در المهذب (۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۹۵) آورده است.

در کلمات مذکور می بینیم که هیچ سخنی از وجوب یا استحباب گفتن خان الامین در پایان نماز نیامده است؛ در صورتی که اگر این سخن، واجب یا مستحب و یا از آداب نماز نزد شیعه بود باید توسط این بزرگان تذکر داده می شد.

این بخش از مقاله را با جمله ای از صاحب اعیان الشیعه به پایان می بریم: مع أن هذه التکبیرات مسطورة فی کتب الشیعة الفقهیة المطبوعة و المخطوطة بالملايين و المنتشرة فی أقطار الأرض (امین، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۴۳).

۱. محمد بن احمد بن ادریس بن حسین بن قاسم بن عیسی حلی عجللی ملقب به فخرالدین و کنیه ابو عبدالله و مشهور به ابن ادریس حلی در سال ۵۴۳ در حله به دنیا آمد. نسبش از طرف مادر، به سه واسطه به شیخ طوسی می رسد. مادرش، دختر شیخ طوسی است. وی به دلیل استفاده فراوان از دلایل عقلی در استنباط احکام مذهبی و فتاوی شاذ و خلاف مشهور فراوان خود مشهور است.

۲. شهید اول در سال ۷۳۴ هجری قمری، برابر ۷۱۲ خورشیدی، متولد و در سال ۷۸۶ هجری قمری، برابر ۷۶۳ خورشیدی، در دمشق به جرم شیعه بودن کشته شد. او از استادان بسیاری، مانند فخرالمحققین پسر علامه حلی و سیدضیاءالدین عبدالله حلی و سیدعمیدالدین بن عبدالمطلب حلی، بهره گرفت. در میان صدها شهید از علمای شیعه جناب "شیخ شمس الدین محمد بن مکی" به شهید اول معروف و مشهور شد.

تکبیرات (سه گانه پایان نماز) در کتاب‌های فقهی چاپی و خطی شیعه در سرزمین‌های مختلف به صورت میلیونی منتشر شده است.

### د. پاسخ عقلی (تحلیلی-کلامی)

راه حل دیگر این است که لوازم این قول را ابتدا استخراج کرده و سپس صحت و سقم آنها را در مبانی و عقاید شیعی بررسی کنیم.

لازمه این قول این است که قائل آن:

نسبت به جبرائیل، وی را معصوم نداند و احترامی برایش قائل نباشند.

و نسبت به حضرت محمد ﷺ: نبوتش را قبول نداشته باشد؛ به رسالت وی شهادت ندهد؛ و جایگاهی برای حضرتش نزد علی علیه السلام قائل نباشد.

درحالی که، عقاید شیعه با هیچ یک از موارد مذکور سازگاری ندارد. هم اینک به شرح و ردّ هر یک از این موارد می‌پردازیم.

#### ۱. اعتقاد شیعه به عصمت ملائکه

شیعه معتقد به عصمت جبرئیل امین و دیگر ملائکه است و اگر به اعتقاد شیعه جبرئیل در نزول وحی خیانت کرده است هیچ‌گاه تصریح به عصمت او نمی‌کند؛ درحالی که در کلمات بزرگان شیعه چنین تصریحی هست که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

شیخ صدوق می‌فرماید: اعتقادنا فی الانبیاء و الرسل و الأئمة و الملائكة صلوات الله علیهم انهم معصومون مطهرون من کل دنس و انهم لا یذنبون ذنبا لا صغیرا و لا کبیرا و لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون (ابن بابویه (صدوق)، ۱۳۷۱، ص ۹۶). اعتقاد ما این است که انبیاء، مرسلین، ائمه و ملائکه که درود خدا بر آنها باد، معصوم هستند و از هرگونه آلودگی پاک هستند و آنها گناه مرتکب نمی‌شوند؛ نه گناه صغیره و نه گناه کبیره و آنچه خدا به آنها امر کند نافرمانی نمی‌کنند و هر آنچه امر کند انجام می‌دهند.

شیخ مفید نیز درباره ملائکه می‌فرماید: «و اقول انهم معصومون ممّا یوجب لهم العقاب بالنار، و علی هذا القول جمهور الامامية» (مفید، ۱۳۷۲، ص ۷۱)؛ من می‌گویم که ملائکه از هر کاری که موجب عقاب در آتش باشد، معصوم‌اند و این، قول جمهور امامیه است. نیز در جای دیگر از همین کتاب می‌فرماید: فجميع المؤمنین من الملائكة والنبيين والأئمة معصومون لأنهم متمسكون بطاعة الله تعالی (همان، ۱۳۵). پس همه مؤمنان از ملائکه و

پيامبران و ائمه معصوم هستند به خاطر اينکه اينها متمسک به طاعت خدای متعال هستند. فيض کاشانی درباره ملائکه می گوید: «ولا مجال للمعصية في حقهم، لا يعصون الله ما امرهم.» (فيض کاشانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۱۴). جای هيچ معصيتی در حق ملائکه نيست و از فرمان الهی سرپيچی نمی کنند.

شيخ حر عاملی نیز می فرماید: «انّ الملائكة معصومون من كل معصية.» (حرعاملی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۴۳)؛ ملائکه از هر گناهی در امان اند.

علامه طباطبایی نیز می فرماید: «انّ الملائكة نوع من خلق الله تعالى، لا تأخذهم غفلة عن مقام ربهم، ولا يطرأ عليهم ذهول ولا سهو ولا نسيان، ولا يشغلهم عنه شاغل، وهم لا يريدون الا ما يريد الله سبحانه» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۲، ص ۲۶۸) همانا ملائکه نوعی از خلق خداوند متعال اند که هيچ گونه از مقام ربشان غافل نمی شوند و هم چنین هيچ گونه بی - توجهی، سهو و فراموشی بر آنان عارض نمی شود. چیزی آنان را از خدا باز نمی دارد و غير از آنچه خدا می خواهد اراده نمی کنند.

خلاصه اگر به اعتقاد شيعه، جبرئيل در نزول وحی خيانت کرده بود، هيچ گاه تصريح به عصمت او نمی کرد؛ درحالی که چنین تصريحاتی در کلمات بزرگان اماميه بسيار است (رضوانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۴۰-۴۴۱).

## ۲. احترام ویژه شيعه به جبرئيل

علمای شيعه در طول تاريخ نسبت به تعظيم جبرئيل به عنوان امين وحی الهی و فرشته ای مقرب تأکید فراوان داشتند؛ درحالی که العياذ بالله اگر وی را خائن می دانستند چنین تعظيمی معنا نداشت. در ادامه برخی از کلمات بزرگان شيعه در تعظيم امين وحی را به اختصار می آوريم:

علامه طبرسی مفسر بزرگ قرآن در تفسير آيه می فرماید: «نزلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» (شعرا (۲۶)، ۱۹۳) يقول: يعنى جبرئيل عليه السلام و هو امين وحى الله لا يغيره ولا يبدله (طبرسى، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۵۳)؛ می گوید يعنى روح الامين يعنى جبرئيل و او امانتدار وحى الهى است که نه در آن تغييری ايجاد می کند و نه آن را تبديل می کند.

علامه طباطبایی نیز در تفسير آيه می فرماید: المراد بالروح الامين هو جبريل ملك الوحي... و قد وصف الروح بالامين للدلالة على انه مأمون في رسالته منه تعالى إلى نبيه (صلى الله عليه وآله) لا يغير شيئاً من كلامه تعالى بتبديل أو تحريف بعمد أو سهو أو نسيان كما ان

توصیفه فی آیه اخری بالقدس یشیر الی ذلك (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۳۱۶)؛  
مراد از روح الامین همان جبرئیل فرشته وحی است... و با کلمه (روح الامین) وصف شده است به خاطر دلالت بر مصونیت او از خطا در انجام وظیفه اش از جانب خدای متعال بر پیامبرش ﷺ می باشد، او چیزی از کلام خدا را به صورت عمد یا سهو یا فراموشی تغییر نمی دهد؛ همان گونه که توصیف او در آیه دیگری به قدس اشاره به همین مطلب دارد.  
با توجه به این گفتار بزرگان علمای شیعه، آیا انصاف است شیعه را دشمن جبرئیل امین قلمداد کرد و چنین تهمتی را بر آنان روا داشت؟! (سبحانی، ۱۳۸۷، ص ۳۶۲-۳۶۳).

### ۳. اعتقاد شیعه به نبوت محمد بن عبدالله ﷺ

شیعه معتقد به نبوت حضرت محمد بن عبدالله ﷺ بوده و آن را رکنی از ارکان دین اسلام می داند. این اعتقاد با قول به اتهام مورد بحث منافات دارد. حال برخی کلمات علمای شیعه را در این باره ذکر می کنیم:

شیخ طوسی می گوید: «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم نبی هذه الأمة رسول الله ﷺ بدلیل انه ادعی النبوة و ظهر المعجز علی یده كالقرآن فیکون نبیا حقاً» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۹۶، مسائل کلامیه باب النبوة و الامامة و المعاد).

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم ﷺ پیامبر این امت و رسول خدا است به این دلیل که او ادعای نبوت کرده است و معجزه هایی به دست او انجام شده است مثل قرآن (که معجزه جاوید است) پس او حقاً پیامبر است.

و نیز می فرماید: «نبینا محمد ﷺ خاتم الانبیاء و الرسل بدلیل قوله تعالی: ما کان مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَکِنْ رُسُولَ اللّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ». و می فرماید: «محمد ﷺ اشرف الانبیاء و الرسل بدلیل قوله ﷺ لفاطمة ؑ: "ابوک خیر الانبیاء، و بعلک خیر الأوصیاء"» (همان، ص ۹۷).  
علامه حلی می گوید: «و ظهور معجزه القرآن و غیره مع اقتران دعوة نبینا محمد صلی الله علیه و آله وسلم يدل علی نبوته» (علامه حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۹).

و ظهور معجزه قرآن و معجزه های دیگر غیر از قرآن همراه با دعوت به دین پیامبر ما حضرت محمد ﷺ دلالت بر نبوت آن حضرت دارد.

### ۴. وجوب شهادتین در نماز

نیز شیعه در تشهد نماز، شهادتین (شهادت به وحدانیت خدای متعال و شهادت رسالت

حضرت محمد ﷺ) را از واجبات نماز می داند به نحوی که تعمد در ترک آن موجب بطلان نماز است. قول به وجوب شهادتین با اتهام مذکور در تهافت است. برخی از کلمات بزرگان شیعه در این باره را به اختصار می آوریم:

شیخ مفید می فرماید: «وَأَدْنَى مَا يَجْزِي فِي التَّشْهَدِ أَنْ يَقُولَ الْمُصَلِّي: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۳)؛ کمترین چیزی که در تشهد کفایت می کند این است که نمازگزار بگوید: «أشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

شیخ طوسی می فرماید: «وَأَقْلَ مَا يَجْزِيهِ مِنَ التَّشْهَدِ أَنْ يَقُولَ أَرْبَعَةَ أَفْظَاظِ: الشَّهَادَاتَانَ وَالصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَالصَّلَاةَ عَلَى آلِهِ وَصَفْتَهُ أَنْ يَقُولَ (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ)» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴۸؛ نیز نک: ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۳۱۱)؛ و کمترین چیزی که در تشهد لازم است بگوید این است که چهار چیز را بگوید: دو شهادت (گواهی دادن) و درود فرستادن بر پیامبر محمد و آل پیامبر و دقیق آن این است که بگوید: شهادت می دهم که خدایی جز الله وجود ندارد او یکتا است و شریکی ندارد و شهادت می دهم که محمد بنده او و فرستاده اوست خدایا بر حضرت محمد و آل او صلوات بفرست.

صاحب جواهر می فرماید: «الواجب (السابع التشهد) وهو لغة تفعل من الشهادة، وهي الخبر القاطع، و شرعاً كما في جامع المقاصد الشهادة بالتوحيد والرسالة والصلوة على النبي ﷺ». (نجفی، ۱۳۸۷، ج ۱۰، ص ۲۴۶)؛ واجب هفتم تشهد است و آن از نظر لغت بر وزن تفعل است و از گواهی دادن گرفته شده است و آن خبر قطعی است و شرعاً همانگونه که در جامع المقاصد آمده است شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر و درود فرستادن بر پیامبر ﷺ است.

همه مراجع عظام تقلید در عصر حاضر نیز در رساله توضیح المسائل خود وجوب تشهد را ذکر کرده اند: در رکعت دوم همه نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهور و عصر و عشا باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن تشهد بخواند؛ یعنی بگوید: «أشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». (خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۸، ص ۵۹۶) شهادت می دهم که خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یگانه است و شریک

ندارد و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده خدا و فرستاده او است خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد. و به همین مضمون در کتاب‌های دیگر فقهی باب تشهد وارد شده است.

بنابراین، شیعه اعتقاد خود به رسالت و نبوت پیامبر اکرم ﷺ را در تشهد نماز اقرار می‌کند و این مسئله نزد علمای شیعه اجماعی است. حال چگونه ممکن است که در یک قسمت از نماز شهادت به نبوت رسول الله بدهد و در قسمتی دیگر ادعای خیانت جبرئیل در رساندن وحی به پیامبر را داشته باشد؛ درحالی که این دو در تضاد با یکدیگر هستند.

### ۵. جایگاه پیامبر ﷺ نزد علی ﷺ

پنجمین لازمه قول خان الامین این است که گوینده آن جایگاهی برای پیامبر ﷺ نزد علی ﷺ قائل نباشد؛ طبیعتاً خائن، نزد فرد مورد خیانت، محبوبیت ندارد؛ بلکه در دلش بغض و تفرق نسبت به خائن خواهد داشت؛ درحالی که شیعه معتقد است که علی ﷺ نه تنها از پیامبر ﷺ متنفر نبود؛ بلکه دوستی اش در حدی بود که خود را بنده‌ای از بندگان محمد ﷺ معرفی می‌کرد<sup>۱</sup> و اقرار می‌کرد که در بحبوحه جنگ هرگاه عرصه بر من تنگ می‌شد به پیامبر اکرم ﷺ پناه می‌بردم.<sup>۲</sup>

### چرایی اتهام

در پایان به این سؤال هم پردازیم که چرا اساساً دشمنان شیعه به چنین شبهات سخیفی متشبه می‌شوند؟ شبهه‌ای که سراسر کذب و افتراء است و هیچ حظ و بهره‌ای از واقعیت ندارد!

به نظر می‌رسد علت چنین افترائی این است که دشمنان اهل بیت و شیعه ملاحظه می‌کنند که این مکتب، غنی و معقول و بر اساس عقل و شرع است و ایراد معقول و برهانی نمی‌توانند به آن بگیرند از این رو، چاره‌ای ندارند که برای تضعیفش مغالطه کنند و دست به دامن اموری واهی و سخیف شوند؛ از طرف دیگر، این مستحب (تکبیرات سه‌گانه به

۱. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُؤَصِّلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: جَاءَ جَبْرٌ مِنَ الْأَخْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ... فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَنَبِيُّ أَتَتْ فَقَالَ وَيْلَكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۹۰، حدیث پنجم).

۲. كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ النَّبَأُ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَيَّ الْعَدُوِّ مِنْهُ (نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۲۱).

همراه بالابردن دست در پایان نماز) توسط اکثر پیروان اهل بیت علیهم السلام به طور کامل انجام نمی شود (تکبیرات را آهسته گفته و دستشان را کاملاً بالا نمی آورند بلکه با فاصله خیلی کمی دست را از رانها بالا آورده و پایین می آورند به نحوی که به نظر می رسد که نمازگزار اظهار تأسف می کند)؛ بنابراین برخی مخالفان و معاندان می بینند که این صحنه، سوژه خوبی است برای چنین اتهامی. به تعبیر دیگر، کسانی که این قبیل اتهامات را وارد می کنند هدفشان بیشتر سایر فرق از اهل سنت است؛ چراکه آنها وقتی این صحنه را ببینند اگر از قبل این شبهه به گوششان رسیده باشد به لحاظ روانی آماده گی پذیرش این شبهه را دارند و دیگر مجالی برایشان به وجود نمی آید که مثلاً به خود آن شیعه یا به علمای شیعه مراجعه کنند و از صحت و سقم اتهام مذکور بپرسند (کورانی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۵۲).

بدین سان توصیه بزرگان به همه شیعیان و محبان و پیروان اهل بیت این است که برای اینکه زمینه تبلیغات سوء دشمنان فراهم نشود، در مساجد و اماکنی که اهل سنت هم حضور دارند (مخصوصاً در مکه و مدینه) این مستحب را انجام ندهند. البته نسبت به سایر شبهات هم این احتیاط فراموش نشود؛ مثلاً اگر حضرت امام راحل و فقهای دیگر می گویند در مساجد مکه و مدینه هنگام نماز مهر نگذاریم از همین باب است که شیعه متهم به اتهامی نشود که مجال پاسخ گویی نیست و فایده چنین اتهاماتی عائد دشمنان واقعی اسلام و مسلمانان مانند امریکا و اسرائیل است که با اساس اسلام مخالفانند و برای نابودی آن از هیچ کوششی دریغ نمی کنند.

منابع

قرآن

نهج البلاغه (۱۴۱۴ق) ج ۱. قم: هجرت.

۱. ابن ادريس، محمد بن احمد (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى (ج ۱). تحقيق لجنة التحقيق. قم: جماعه المدرسين بقم، مؤسسه النشر الاسلامي.
۲. ابن بابويه (صدوق)، محمد بن علي (۱۳۸۰). علل الشرائع. مترجم محمد جواد ذهني تهراني. قم: مؤمنين.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱). الاعتقادات في دين الاماميه باب الاعتقاد في العصمة. ترجمه محمد علي حسني. تهران: علميه اسلاميه.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۷). الفقيه. ترجمه محمد جواد غفاري، صدرالدين بلاغي. تهران: نشر صدوق.
۵. ابن باز، عبدالعزيز بن عبدالله (۱۴۲۳ق). مجموع فتاوى. رياض: دارالوطن.
۶. ابن براج، عبدالعزيز بن نحرز (۱۴۰۶ق). المهذب. قم: جماعه المدرسين بقم، مؤسسه النشر الاسلامي.
۷. ابن تيميه، احمد بن عبد الحليم (۱۴۰۶ق). منهاج السنه النبويه في نقض كلام الشيعة والقدرية (ج ۱). تحقيق محمد رشاد سالم. رياض: جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
۸. ابن حزم، علي بن احمد (۱۴۰۸ق). المحلى (ج ۳). بيروت: دارالمكتب العلميه.
۹. ابن رشد، محمد بن احمد (۱۴۲۲ق). بداية المجتهد و نهاية المقصد (ج ۱). بيروت: داراحياء التراث العربي.
۱۰. ابن شهر آشوب، محمد بن علي (۱۳۷۶ق). مناقب. نجف: دارالمكتب اسلاميه.
۱۱. ابن عدى، عبدالله بن عدى (۱۹۹۷م). الكامل في ضعفاء الرجل (ج ۵). رياض: مكتبة الرشد، شركة الرياض.
۱۲. امين، سيد محسن (۱۴۰۶ق). أعيان الشيعة (ج ۱). بيروت: دارالتعارف.
۱۳. بخارى، محمد بن اسماعيل (۱۴۲۰ق). التاريخ الكبير (ج ۵ و ۵). رياض: مكتبة الرشد.
۱۴. جزيري، عبد الرحمن (۱۴۱۹ق). فقه على مذاهب الأربعة. بيروت: دارالتقليين.
۱۵. حر عاملي، محمد بن حسن (۱۴۱۸ق). فصول المهمه (ج ۱). قم: مؤسسه معارف اسلامي امام رضا عليه السلام.



۱۶. خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷ق). تاریخ بغداد. ۱۵ ج. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۷. خمینی، روح الله (۱۴۲۴ق). توضیح المسائل (المحشی) (ج ۸). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هشتم.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ق). سر الصلاة (ج ۲). بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۹. رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۴). شیعه شناسی و پاسخ به شبهات (ج ۲). تهران: مشعر.
۲۰. سبحانی، جعفر (۱۳۸۷). راهنمای حقیقت. تهران: نشر مشعر.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷الف). الفکر الخالد فی بیان العقائد (ج ۲). ترجمه خضر آتش فراز. قم: مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۲. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق). الدروس الشرعیة (ج ۱). قم: جماعة المدرسین بقم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (ج ۱). قم: کتابفروشی داوری.
۲۴. صانعی، سید حسن؛ صانعی، نیره السادات (۱۳۸۹). پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور. تهران: مشعر.
۲۵. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۶۳). المیزان. (ج ۱۲ و ۱۵). ترجمه سید محمد باقر موسوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان (ج ۱، ۷). تصحیح هاشم رسولی، فضل الله یزدی طباطبائی. تهران: ناصر خسرو.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق). الرسائل العشر. قم: جماعة المدرسین بقم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۴۴). النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی (ج ۱). ترجمه محمد تقی دانش پزوه. تهران: دانشگاه تهران.
۲۹. عراقی، مجتبی (۱۳۷۴). برخی احکام از دیدگاه اهل سنت. میقات حج، ش ۱۱، ص ۵۷-۷۴.
۳۰. عسگری، سید مرتضی (۱۳۸۹). نقش ائمه علیهم السلام در احیای دین (ج ۲). [بی جا]: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر.
۳۱. عقیلی، محمد بن عمرو بن موسی بن حماد (۱۴۰۴ق). الضعفاء (ج ۲). بیروت: دارالمکتب اسلامیة.

۳۲. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۲). کشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد. تحقيق جعفر سبحانی. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۹ق). وسائل الشيعة (ج ۶). قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۳۴. فخر رازی، محمد بن عمرو (۱۴۱۰ق). تفسير كبير (ج ۱ و ۳). بيروت: دار احیاء التراث.
۳۵. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۷). تفسير صافی (ج ۱). زیر نظر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی. تهران: دفتر نشر نوید اسلامی.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹). الكافي (ج ۱). ترجمه و شرح هاشم رسولی، جواد مصطفوی. تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیة.
۳۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۷ق). الكافي (ج ۳). تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم.
۳۸. کورانی، علی (۱۴۱۹ق). الوهابیة والتوحید. بیروت: دارالسیرة، الطبعة الثاني.
۳۹. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۶ق). ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار (ج ۳). تحقیق مهدی رجایی؛ گردآوری محمود بن شهاب الدین موعشی. قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۴۰. محدث (ارموی)، جلال الدین (۱۳۵۸). تعليقات نقض (ج ۲). تهران: انجمن آثار ملی.
۴۱. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). المقنعة. قم: جماعة المدرسين بقم، مؤسسة النشر الاسلامی.
۴۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). اوائل المقالات. قم: کنگره هزاره شیخ مفید.
۴۳. موسوی بجنوردی، سید محمد کاظم (۱۳۶۷). دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۱) (آب - آل داوود)، لدین، بریل. (منبع الکترونیکی).
۴۴. نجفی، محمد حسن بن باقر (۱۳۸۷). جواهر الکلام (ج ۱۰). تصحیح عباس قوچانی. تهران: دارالمکتب الاسلامیة.
۴۵. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم (۱۳۹۲ق). العروة الوثقی (المحشی) (ج ۲). مترجم عباس قمی. تهران: دینا.